



زبان‌شناسی مفهوم متن در قرآن کریم

دکتر حسین شمس آبادی^۱

اصغر مولوی نافچی^۲

چکیده

گرچه سخن دربارهٔ اعجاز قرآنی و بلاغت آن از دیدگاه زبان‌شناسی بسیار است، اما در این جستار می‌کوشیم تا به حقیقت این اعجاز و جایگاه قرآن کریم در زبان و اعجاز گفتاری آن بپردازیم و بر این نکته تأکید ورزیم که آدمی می‌تواند تنها به برخی از جنبه‌های این اعجاز آن هم با تلاش گسترده و داشتن تخصص در مفاهیم آن و آشنایی با گفتمان ویژهٔ قرآنی پی ببرد. اگر به متون قرآنی نگاهی بیندازیم، در خواهیم یافت که گونه‌های گفتمان قرآنی همگی بر پایه داده‌ها و اطلاعات زبانی است که ابزاری برای تأویل مبتنی بر درک مفهوم ترجیحی متن به شمار می‌رود. در این روند تلاش می‌شود تا یکپارچگی قرآنی در سوره‌ها و آیات و احکام آن و نیز نگرش آن از واقعیت یا شکل‌دهی واقعیت جدید آشکار گردد. در این مقاله، سخن خود را بر پایهٔ دیدگاهی زبان‌شناسی به ساختار متن قرآن کریم استوار می‌سازیم و با مراجعه به این کتاب آسمانی و نمونه‌های کاربردی آن را استخراج می‌کنیم و در راستای این دیدگاه عناصر تشکیل دهندهٔ این گفتمان را بررسی می‌نماییم.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، زبان‌شناسی، متن، ساختار، واژه، معنا، اعجاز، تفسیر.

۱- دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت معلم سبزوار.

۲- عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه تربیت معلم سبزوار.

۱- مقدمه

سخن درباره اعجاز قرآنی و بلاغت آن از دیدگاه زبانشناسی بسیار است. در این مقاله می‌کوشیم تا به حقیقت این اعجاز و جایگاه قرآن کریم در زبان و اعجاز گفتاری آن پردازیم. حقیقت آن است که آدمی نمی‌تواند به کنه اعجاز و همه رازهای نهفته در آن پی ببرد، چه این که اگر از این توانایی کشف برخوردار بود، دیگر اعجاز یا همان ناتوان ساختن دیگران در مقام تحدی، معنایی نداشت. اما انسان تنها می‌تواند به برخی از جنبه‌های این اعجاز پی ببرد که آن هم با تلاش گسترده و داشتن تخصص در مفاهیم آن و آشنایی با گفتمان ویژه قرآنی فراچنگ می‌آید. اگر به متون قرآنی نگاهی بیندازیم در خواهیم یافت که گونه‌های گفتمان قرآنی همگی بر پایه داده‌ها و اطلاعات زبانی است که ابزاری برای تأویل مبتنی بر درک مفهوم ترجیحی به شمار می‌رود، هم‌چنین این گونه‌های گفتمان از راه ایجاد پیوند میان متون با موضوعات گوناگون بر پایه شناخت و تعیین اهداف گفتمان استوار است. در این روند تلاش می‌شود تا یکپارچگی قرآنی در سوره‌ها و آیات و احکام و نیز نگرش آن به واقعیت یا شکل‌دهی واقعیت جدید آشکار گردد. چنین نگرشی، از خواننده می‌خواهد که اصول و مبانی معرفتی و خواسته‌های روحی روانی و یا حتی مادی خود را از این واقعیت جدید استنباط کند.

علمای اصول فقه، قوانینی کلی وضع کرده‌اند که چارچوبی فراگیر برای استنباط احکام از ادله شرعی قلمداد می‌گردد. آنها هم‌چنین قوانین و ابزارهایی هماهنگ پی افکنده‌اند که با داده‌های بیانی و کلامی در ارتباط است و غرض از آن هماهنگی مفاهیم استنباط شده از متن قرآنی با قوانین تأویل که بازتابی از شالوده معرفتی حاکم بر عصر است، به شمار می‌رود تا از این راه به توانایی درک معنا و مفهوم دست یابد. بر این پایه، آن بخش از معانی گفتمان قرآنی که در این جستار از چشم انداز زبانشناسی در پی آن هستیم، به خود شنونده نیز باز می‌گردد، به همین جهت، ساختار گفتاری که با چگونگی گفتمان یا روند سخن در پیوند است، بخشهای واژگانی تشکیل یافته خود را برای ساخت کلام بر اساس منزلت و جایگاه شنونده، متبلور می‌نماید و گستره معنایی خویش را با فراهم ساختن قوانین هماهنگ سازی یک ساختار گفتاری برای تأویل، آماده می‌سازد.

در این جا برای این که سخن خود را که بر پایه دیدگاهی زبانشناسی به ساختار متن قرآن کریم استوار است، روشن سازیم، نمونه‌های کاربردی آن را با مراجعه به خود قرآن کریم استخراج می‌کنیم و در راستای این دیدگاه عناصر تشکیل دهنده این گفتمان را (گوینده، یکپارچگی ساختاری، چگونگی گفتمان، درک و تأویل مفهوم این گفتمان) بررسی می‌نماییم.

در هر صورت، هر گفتمان با ساختار در پیوند است و این پیوند اهمیتی بسیار در تأویل مفهوم و استنباط حکم دارد. (مسدی، ۱۹۸۹م: ص ۸۱) علمای اصول هم بر این باور هستند که برای درک متون شرعی باید ساختار زبانی گفتمان قرآن را به بخشهای تشکیل دهنده آن تفکیک کرد و آنگاه یک‌یک این بخشها را در سطح ترکیبی و ساختاری به دقت مورد بررسی قرار داد، زیرا پیوند مفهوم واژگانی یک واژه با مفهوم کلی گفتاری آن، دیدگاهی دیگر در زمینه اصول فقه را فراهم می‌آورد.

۲- نمونه‌های کاربردی بررسی گفتمان و پیوند آن با ساختار در قرآن بر اساس زبان‌شناسی متن می‌دانیم که یک گفتمان به عنوان گروهی از بخشهای واژگانی با مفهوم و معنا دار، بار معنایی خود را بر واژه، متمرکز می‌سازد که همین امر، کلیدی برای تأویل و ابزاری برای ترجیح دادن یک معنا و مفهوم و سرانجام درک مفهوم متن قرآنی به شمار می‌رود.

بر این پایه این رویکرد، گفتمان متشکل از یک واژه که در یک جمله خاص قرار دارد و یا یک متن که از چندین واژه یکپارچه و هماهنگ ساخته شده، می‌باشد و اگر درک و دریافت شنونده از یک گفتمان بالا باشد، ساختار زبانی به ایجاز و خلاصه‌گویی در سخن می‌انجامد و همین نمونه یکی از گونه‌های گفتمان قرآنی به شمار می‌رود. در این گونه گفتمانی، ساختار زبانی کاهش می‌یابد تا ابزار و امکان جایگزینی نزد شنونده فراهم گردد، زیرا در این گونه جمله، هسته یا واژه پایه به فهرست بزرگی از جمله‌ها یا واژگان تبدیل می‌شود.

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» (فلق / ۱) واژه فلق در این آیه مرکز توجه شنونده است، زیرا واژه‌های اسنادی است و محور جایگزینی مسند و مسندالیه با یکدیگر یعنی «رب الفلق» به یک ساختار معنایی مانند: فالق الارض (شکافنده زمین) تبدیل می‌شود.

در زبان‌شناسی، محور یا خط جایگزینی همیشه با خط پایه یا هسته (مانند پایه اسمی و فعلی) جز در طبیعت بخشهای جایگزین شده، دو خط متوازی مثبت تشکیل نمی‌دهد. در این بخشهای جایگزین شده، رویکرد به گونه‌ای است که همگی با هم به همان دسته یا گروه وابسته به واژه هسته یا جمله هسته، پیوند داشته باشند. بنابراین در سوره فلق، جمله (رب الفلق) که در خط پایه، جمله هسته و پایه به شمار می‌رود در همان دسته‌ای که در خط یا محور جایگزینی مشخص شده، قرار می‌گیرد اما در حالتی که به طبیعت بخشهای جایگزین شده مربوط نباشد، خط جایگزینی می‌تواند با خط پایه دو خط متوازی مثبت تشکیل ندهد. برای نمونه درک مفهوم آیه شریفه «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (حجرات / ۶) در شکل ظاهری آن، مبتنی بر ایجاد جدل در دو سو می‌باشد: نخست، ثبوت فسق روایت کننده و دوم، لزوم تحقق یافتن روایت.

اگر بخش نخست تحقق یافت، طبیعی است که بخش دوم نیز تحقق می‌یابد، زیرا جمله شرطیه، همیشه بدین گونه است، به همین خاطر می‌بینیم که گفتمان قرآنی بسیار خلاصه بیان شده تا نوعی جدل را میان دو سو ساختار جمله برقرار سازد.

اما اگر بخواهیم خط جایگزینی را به کار ببریم بر پایه عقیده ابو عبدالله عجللی اصفهانی به گونه زیر، شکل مفهوم را از مثبت به منفی تغییر می‌دهیم:

«عدم فسق، شرط جایز بودن روایت است، بنابراین آگاهی از آن باید شرط جواز روایت باشد که این هم در جلوگیری از پذیرفتن روایت فاسق آشکارا آمده است.» (عجللی اصفهانی، ۱۹۷۶م: ج ۶، ص ۶۳)

۲- انواع گفتمان

۲-۱: گفتمان خلاصه یا گزیده

گفتمان خلاصه یا موجز برای رساندن مفهوم خود به ساختار زبانی و سیاق جمله تکیه دارد، گاه سخنی

بیان می شود تا مفهومی را برساند که مقتضای کلام آن را ایجاب می کند و اگر دامنه این مقتضی گسترده گردد، ساختار زبانی نیز گسترده می شود تا به تبع آن دایره تأویل نیز گسترده شود. مانند این آیه شریفه: «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (بقره/۸۳) همان گونه که از ساختار آیه فهمیده می شود، گفتمان (و قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا) شکل امری و طلبی است ولی به صورت عطف آمده تا آیه (لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ) را که شکل خبری دارد با امری و طلبی جایگزین سازد، زیرا روند ساختار زبانی در این جا اقتضا می کند که ساختار خبری، بار معنای طلبی داشته باشد. (خطابی، ۱۹۷۸م: ص ۱۱۸) بنابراین بخشهای تشکیل دهنده این گفتمان کمتر از معنا می باشد و درک مفهوم آن تنها با در نظر گرفتن هماهنگی گفتمان کلی، خواه نحوی و یا بلاغی صورت می گیرد. در این آیه کریمه، حرف واو که حرف ربط است پیش از فعل قولوا آمده و به پیوند معنایی میان دو فعل (تعبدون و قولوا) اشاره دارد.

در هر صورت چنین گفتمانی، تأثیر رسانا بودن خود را با خلاصه کردن ادوات بیانی از سوی گوینده انجام می دهد تا شنونده و یا دریافت کننده متن به تأویل آن بپردازد و ادوات واژگانی ناقص را جابه جا کند تا امکان یافتن بهترین معنای مورد نظر برای او فراهم شود.

۲-۲: گفتمان طولانی

در برابر گفتمان گزیده، گفتمان طولانی قرار دارد که در آن، یک مفهوم و معنا، پیوسته یا قراین واژگانی و عقلی به حسب نیازهای برخاسته از روند کلی ساختار زبان دارد و بدین ترتیب دایره گفتمان گسترده می شود. چنین گفتمانی متشکل از زنجیره های بخشهای به هم پیوسته کلامی است که نمی توان میان آنها فاصله انداخت، زیرا چنین کاری به هماهنگی متن آسیب می رساند. در این گفتمان حتی نمی توان جای بخشهای یک ساختار را جابه جا کرد، زیرا در این صورت یکپارچگی گفتمان بر هم می خورد. در گفتمان طولانی، زمینه های گوناگون مجاز به کار گرفته می شود. خداوند بلند مرتبه می فرماید: «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرَفَهَا وَ أُزِينَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا، فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنَّ لَمْ تَكُنْ بِهَا شَيْئًا» (یونس/۲۴) تکیه هر جمله به جمله پیش از خود همانند تمرکز سبب بر مسبب و نتیجه به علت می باشد که بر هماهنگی اجزای ساختار متن قرآن کریم در این آیه تأکید دارد. علت این هماهنگی و انسجام، ترتیب منظم جمله هاست که مفهوم و معنا را کاملاً مشخص می سازد و آنچه روابط ساختار گفتمان را محکم تر می سازد، ادوات وصل چون کاف در «کماء» و فاء در «فاختلط» و هاء در «به» می باشد. محمد خطابی با استفاده از نظریه عبدالقاهر جرجانی، ساختار گفتمانی این آیه را چنین شرح می دهد: «ساختار این متن طوری از جملات به هم پیوسته تشکیل می شود که حتی یکی از آنها را نمی توان حذف کرد و این حذف به گونه ای باشد که به معنا آسیب نرساند. این شیوه به لحاظ ساختاری بهترین شیوه ای است که هر بخش را در پیوند با بخشی دیگر قرار می دهد. از «فاختلط» تا «اذا» و «ظن أهلها» همه جملات به ادوات حروف نیاز دارند تا معنای خود را کامل کنند (خطابی، همان: ص ۱۲۸).

بنابراین، پایه ساختار گفتمان طولانی، یک موضوع است که به عناصر کوچک معنادار تقسیم می‌شود و برای بیان هدف نیازمند ادوات وصل و ربط می‌باشد تا به کمک آنها مرتب و هماهنگ گردد. با این رویکرد، ترتیب هماهنگ هم جزئی از مفهوم کلی متن به شمار می‌رود.

همان‌گونه که ساختار یک گفتمان طولانی در قرآن کریم به ادوات ربط دهنده‌ای نیاز دارد که میان جملات پشت سر هم به لحاظ معنایی و ترکیبی پیوند ایجاد کند، همچنین برای محافظت از یکپارچگی و منطقی بودن ترتیب عبارات آن که زمخشری آن را «بیان» می‌نامد، این ادوات را به کار می‌گیرد تا پیوند در هنگام گفتمان طولانی به گونه‌ای انجام پذیرد که جمله بعدی، توضیحی یا بیانی برای جمله پیشین باشد. با توجه به این نکته زمانی که ایشان به تفسیر آیه الکرسی می‌پردازد، می‌کوشد تا اعجاز بیانی آن را در چینش پیاپی جملاتی که میان آنها حرف ربطی نیست مورد بررسی قرار دهد و در نتیجه به یک حرف ربط معنایی و نه ظاهری که نمایانگر رابطه سببی موجود میان اجزای آیه کریمه هست، پی می‌برد. زمخشری به هنگام شرح این پدیده بیانی ناشی از طولانی شدن گفتمان، چنین می‌گوید: «اگر پرسند که چگونه جملات آیه الکرسی بدون هیچ حرف عطف مرتب آمده‌اند، در پاسخ می‌گویم، جمله‌ای هست که به عنوان نمونه، سخن بر پایه آن شکل گرفته و بیان هم با مبین متحد و هماهنگ است. نخست این که او به اداره امور مردم می‌پردازد و بر آن چیره است و آن را فراموش نمی‌کند، و دوم برای این که، او مالک هر آنچه که تدبیر و اداره می‌کند، می‌باشد و سوم به جهت عظمت جایگاهش و چهارم به خاطر احاطه او به اوضاع و احوال مردم و آگاهی اش از کسانی است که از آنها راضی است و ایشان (هم) شایسته شفاعت هستند و پنجم به علت گستردگی دانش و در ارتباط بودن با همه معلومات یا به خاطر عظمت و بزرگی شأن و مقام او می‌باشد.» (زمخشری، ۱۹۷۷م: ج ۱، ص ۳۸۶)

علمای اصول و مفسران با این توجیحات شکلی و معنایی به شرح و توضیح چنین گفتمانهایی می‌پردازند، گرچه که خواننده عادی میان جملات و عبارات این گفتمان فاصله و جدایی می‌بیند، اما پژوهشگران با نگاهی ژرف به پیوند معنایی آن با ساختار پی‌برده‌اند. مفسر بزرگ ابن عاشور، توجهی دقیق به وجود ادوات وصل در درون آیات دارد و برای تأویل مفهوم متنی که در نگاه نخست پنهان است، علاوه بر واقعیت زبانی از قراین نحوی کمک می‌گیرد. وی درباره مفهوم متن آیه کریمه «أَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» (بقره/۲) می‌گوید: «روشن است که اشاره ذلک در این جا به قرآن شناخته شده نزد آنان در همان زمان می‌باشد و اسم اشاره، مبتدا و الکتاب، بدل و خبر نیز پس از آن آمده است.» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م: ج ۱، ص ۱۷۳)

به هر روی، گفتمانی که تنها یک مفهوم و معنای مشخصی دارد، شونده‌ای نمونه را می‌طلبد تا پیام آن را جدا کند و مفهوم را از آن استنباط نماید، زیرا جامعه نخستین عربها به لحاظ دوری و نزدیکی از مکان نزول وحی با یکدیگر تفاوت داشت، بر این پایه اگر صحابه، مفهومی را با اشاره در نظر داشتند این اشاره به بادیه نشینان اعراب در فهم آن کمکی نمی‌کرد، بلکه بایستی در توصیف و تصویر پردازی سخن به دراز می‌کشید. در همین زمینه محمد مفتاح می‌گوید: «مخاطبان قرآن کریم همگی در یک سطح از فهم و درک نبودند و به یک اندازه هم با پیغمبر در ارتباط به سر نمی‌بردند. بر این پایه، عاقلانه نیست که درک و فهم نزدیک‌ترین صحابه به پیامبر با اعراب مناطق دوردست یکسان باشد. افراد نزدیک، مضمون

پیام را با اشاره و بی هیچ تفصیل و مثل زدن می فهمیدند، زیرا چارچوب معرفتی آنها همانند یکدیگر بود و برای همین هم اشاره بسنده می نمود. اما کسانی که به لحاظ فرهنگی و منطقه ای دور بودند آنها بیش از همه نیازمند درازگویی شمرده می شدند.» (مفتاح، ۲۰۰۶م: ص ۲۰۳ و ۲۰۵) بنابراین می بینیم که اختلاف در چگونگی دریافت متن به اختلاف شیوه گفتار می انجامد.

۲-۳: گفتمان مبتنی بر ساخت بافتهای بیانی

اما گونه ای دیگر از گفتمان قرآنی نیز وجود دارد که ساختار زبانی آن مبتنی بر ساخت بافتهای بیانی است که از راه حقیقت زبان ساخته شده تا حقیقت زبانی تازه ای را بازسازی کند. ریشه این سازه و سازنده به پویایی حقیقت ارجاعات باز می گردد و تغییر جنبه مفهومی ساختار، مشروط به تغییر ارجاعات نیست بلکه کل تغییرات در زمینه مفهوم و معنا در دست عنصری مسلط بر گفتمان است که با دگرگون ساختن نوع ساختار احتمالی، نیرومند می شود و این تغییرات با ابزارهای زبانی یا سبکی یا منطقی، شکل قانونی به خود می گیرد. قراین در این سازه ها، ساختار احتمالی را به مفاهیم واقعی هدایت می کند، حتی نبود قرینه باز دارنده از مفهوم ترجیحی باعث می شود، احتمالات موضوعی آن هم به خاطر ارجاعات بی شمار از ساختار قرآنی داده شود و همین امر نیز گفتمان را از گفتمان احتمالی به گفتمان حقیقی تبدیل می نماید. فخر رازی مفسر نامدار به همین اندیشه در تفسیر این آیه شریفه: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» (بقره/۲۱۳) اشاره دارد. او می گوید: «لِيَحْكُمَ» فعلی است که باید به چیزی اسناد داده شود که پیشتر ذکر شده و پیش از این فعل، سه چیز آمده است که نزدیک ترین آنها واژه «الكتاب» سپس «الله» است، بنابراین ضمیر مستتر در فعل «لِيَحْكُمَ» را می توان به همه این احتمالات به صورت ترجیحی ارجاع داد. واژه «الكتاب» برای این که نزدیک ترین واژه است و واژه «الله» به خاطر این که حاکم بر حقیقت است و نه کتاب، اما واژه «النبيين» آشکارتر به نظر می رسد. به هر روی، اسناد فعل «يحكم» به «كتاب» از باب مجاز است.» (رازی، ۱۹۸۱م: ج ۶، ص ۱۵)

در این آیه شریفه، قرینه زبانی ناشی از قرینه منطقی، گفتمان را چند مرجعی قرار داده است و آنچه که این چند مرجعی را تقویت کرده، عناصری (بعث، أنزل و اختلف) از همان دسته است که واژه «يحكم» جزء آن می باشد. تنها فرقی که این سه واژه با واژه «يحكم» دارد این است که آنها به خاطر داشتن قراین روشن یک مرجع دارند و قابل تأویل نیستند.

زمخشری نیز به مسأله چند مرجعی و امکان احتمالاتی که از سیاق ساختار فهمیده می شود، پرداخته است. در این موارد، گرچه ظاهر ساختار نشان می دهد که ضمیر در صورت مطابقت در عدد و جنس به نزدیک ترین واژه بر می گردد، اما اگر در روند ساختار زبانی آیه دقت بیشتری شود آنگاه دشواری ارجاع ضمیر به یکی از عناصر یا واژگان پیشین آشکار می گردد. نمونه دیگر، آیه شریفه: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (بقره/۴۲) می باشد. زمخشری برای ارجاع ضمیر «ها» در «إنها» سه احتمال در نظر می گیرد: ارجاع به واژه «الصلاة» یا به «الاستعانة» و یا به سخن پروردگار به بنی اسرائیل. (زمخشری، همان: ج ۱، ص ۲۷۸) و به عقیده محمد خطابی کارکرد ضمیر «ها» در این جا برای پیوند دادن اجزای آیات می باشد. (خطابی، همان: ص ۱۷۴)

۴-۲: گفتمان مبتنی بر مفهوم پنهان

گونه‌ای دیگر از گفتمان قرآنی وجود دارد که نیاز به بلاغت زبان و توانایی آن در بیان هر دو معنا (آشکار و پنهان) با یکدیگر دارد. مفهوم آشکار که از ظاهر گفتمان فهمیده می‌شود و مفهوم پنهان که به لحاظ معنایی، برابر با مفهوم ظاهری است، در این صورت ضرورت‌های شرعی و عرفی زبانی اقتضا می‌کند، واژه‌ای آورده و از مفهوم متن و جمله واژه‌ای دیگر خواسته شود. به این معنا و مفهوم پنهانی، گفتمان برابر می‌گویند. مانند آیه شریفه: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ» (نساء/۲۳) آنچه از این گفتمان فهمیده می‌شود «حُرْمٌ عَلَيْكُمُ الزَّوَّاجُ مِنْ أُمَّهَاتِكُمْ» می‌باشد. عبدالقادر عوده در این زمینه می‌گوید: «از ساختار آیه، معانی بسیاری فهمیده می‌شود ولی تا زمانی که ندانیم مقصود از تحریم همان ازدواج است معنای ساختار نیز درست درک نمی‌گردد.» (عوده، ۱۹۸۷م: ج ۱، ص ۱۸۸) بنابراین، واژه (الزواج به معنای ازدواج) پنهان شده و تنها در شکل گفتمان برابر می‌توان فهمید که چنین کاری بسیار حرام است تا جایی که خداوند نامی از آن به میان نیاورده و تنها پنهانی به آن اشاره کرده است. (حصری، ۱۹۹۱م: ص ۱۵۷)

نتیجه گیری

در پایان این جستار می‌خواهیم به چرایی این پژوهش بپردازیم و این که نقش مطالعات و پژوهش‌های زبانی و ساختارشناسی چه کمکی به درست فهمیدن آیات قرآنی می‌کند و تا چه اندازه راه را برای رسیدن به این هدف هموار و آسان می‌سازد؟

روشن است که مفسران پیشین در تفسیر متون قرآنی از چهار منبع کمک می‌گرفتند (قرآن کریم، پیامبر، صحابه و تابعین) و پس از آن به تفسیر زبانی روی آوردند (زرکشی، ۱۹۷۲: ج ۲، ص ۱۵۶) اما گروهی نیز همچون آمدی و ابن حزم بودند که افزون بر منبع زبانی از منابع کلامی نیز بهره می‌بردند (آمدی، ۱۴۰۶ق: مقدمه) و (ابن حزم، ۱۴۰۷ق: مقدمه) این شیوه حاوی علم منطق و علوم عربی بود که به تدریج و در روند فرایندی تکاملی با درک پویایی زمان، اجتهاد یکی از منابع پیوند دهنده رویدادهای جاری با رویدادهای ثابت از راه تحلیل تأویلی مبتنی بر تحلیل زبانی متن قرآن کریم، گردید.

پس از آن، منطق، ابزاری گردید تا پیوندی دیگر میان دو متن برقرار نماید. متن پایه که دارای واژگانی است که همگی زمینه‌ای مشترک در ویژگی‌های اصلی و جوهری را تشکیل می‌دهد، و متن فرعی که معنا و مفهوم متن پایه و احکام آن را به خاطر علت مشترک فیما بین و نیز به جهت برخی مسایل منطقی دربرمی‌گیرد. و تا زمانی که شمار رویدادها پایان پذیر نباشد، پژوهشگر متن قرآنی، ابزارها و شیوه‌های تحلیلی خود را گسترش می‌دهد تا گوشه‌هایی از متن را که تاکنون کشف نشده، بیابد (ابوزید، ۲۰۰۰م: ص ۲۴۰) به این امید که این پژوهشگر یادشده یا خواننده، کلیه ابزار و وسایل درک و فهم چه عقلی و چه نقلی یا روایی را، کامل در اختیار داشته باشد و تأویل نیز راهی برای درک محتوای متن گردد. بر این پایه، به نظر می‌رسد که با ارزش‌ترین وسیله در تأویل، همان ابزار زبانی باشد، زیرا ساختار متن قرآن کریم مبتنی بر یک نظام زبانی است و اگر اختلافی در درک مفاهیم دیده شود به خاطر کوتاهی در تحلیل و بررسی و نیز ناتوانی علمی می‌باشد.

از این رو، مفسران و پژوهشگران پیشین، متن زبانی قرآن کریم را به خوبی می‌فهمیدند و بیشتر آیات را با ابزار ارجاعی مبتنی بر تواتر زبانی تفسیر می‌کردند، مثلاً سیوطی از ابن عباس روایت می‌کند که: «من معنای «فاطر السموات» را نمی‌دانستم تا این که روزی دیدم دو بادیه نشین درباره چاه آبی با یکدیگر ستیز داشتند و یکی به دیگری می‌گفت: من این چاه را کندم (أنا فطرتها)». (سیوطی، ج ۱، ص ۱۱۳) این سخن دلیلی بر آن است که جامعه نخستین به اندازه نیاز و فهم خود از متون بهره برداری می‌کردند و آن‌جایی را که نمی‌فهمیدند را می‌کردند و هیچ در آن باره نمی‌اندیشیدند تا این که زندگی آدمی به خاطر گسترش مکانی و نیاز به اجرا و عملی ساختن متون قانونی دشوارتر گردید. در این هنگام نیاز به علوم عقلی احساس شد تا متون قرآنی را برای بیان نوآوری‌های زندگی به شکل طبیعی گسترش دهد و به خاطر همین امر بود که دامنه تأویل نیز برای کشف پیچیدگی‌های آیات گسترده گردید. سرانجام پژوهشگران دریافتند که مقصود از این متون انسان است، زیرا کارکرد متن، زمانی معنا پیدا می‌کند که انسان به عنوان مخاطب اصلی، ابزارهای دریافت درست را فراهم سازد و متن بدون این تعامل، موجودی گنگ و بی‌خاصیت باقی می‌ماند.

منايع و ماخذ

- ١- قرآن كريم.
- ٢- آمدی، علی بن محمد (١٤٠٦ق)، الأحكام في الأصول الأحكام، دارالكتاب العربي، بيروت.
- ٣- ابن حزم، علی بن احمد (١٤٠٧ق)، الأحكام في الأصول الأحكام، دارالجيل، بيروت.
- ٤- ابن عاشور، طاهر (١٩٨٤م)، تفسير التحرير و التنوير، دار التونسية للنشر، تونس.
- ٥- أبو زيد، نصر حامد (٢٠٠٠م)، مفهوم النص، چاپ اول، دار ابن حزم، بيروت.
- ٦- حصري، احمد (١٩٩١م)، استنباط الأحكام من النصوص، چاپ اول، دارالجيل، بيروت.
- ٧- خطايي، محمد (١٩٨٧م)، لسانيات النص، مدخل إلى انسجام الخطاب، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ٨- رازی، فخر (١٩٨١م)، التفسير الكبير، چاپ اول، دار الفكر، بيروت.
- ٩- زركشي (١٩٧٢م)، البرهان في علوم القرآن، به تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، چاپ دوم، مكتبة العصرية، صيدا، بيروت.
- ١٠- زمخشری (١٩٧٧م)، الكشاف، چاپ اول، دار المعرفة للطباعة و النشر، بيروت.
- ١١- عجلي اصفهاني، ابو عبدالله (١٩٧٦م)، الكاشف عن المحصول في علم الأصول، دار الكتاب الإسلامي، قاهره.
- ١٢- عودة، عبدالقادر (١٩٨٧م)، التشريع الجنائي الإسلامي، چاپ چهارم، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
- ١٣- مسدي، عبدالسلام (١٩٨٩م)، اللسانيات و اسسها المعرفية، دار التونسية للنشر، تونس.
- ١٤- مفتاح، محمد (٢٠٠٦م)، دينامية النص: تنظير و اعجاز، دارالبيضاء، بيروت.